

شهاب‌الدین ناگوری و زبان فارسی: نقطه تلاقی طب هندی و ایرانی

دکتر فاطمه مه‌ری*

چکیده

در میان آثار فارسی نگاشته‌شده در شبه‌قاره، جز آنها که به حوزه آفرینش ادبی مربوط هستند و اشعار، منظومه‌های داستانی، نقد ادبی، رسالات عرفانی و سایر حوزه‌های زبانی را پوشش می‌دهند، متون بسیاری نیز در حوزه‌های مختلف علمی نوشته شده‌اند که نشانگر دانش هندیان در حوزه‌های گوناگون علم هستند. در روزگار آمیزش فرهنگی ایرانیان و اهالی شبه‌قاره، نه تنها ادب فارسی در شبه‌قاره رواج یافت، بلکه جنبه‌های دیگر فرهنگ و حیات ایرانیان نیز به شبه‌قاره رفت. در این میان، علم طب که هندیان خود در آن سنتی غنی و درازدامن داشتند، از جمله علمی بود که متن‌های بسیاری را به خود اختصاص داد و زمینه‌ای فراهم ساخت تا حکیمان هندی در این حوزه علمی نیز به تلیق و تطبیق اندیشه ایرانی و هندی دست یازند. در این مقاله، با تمرکز بر دو اثر طبی فارسی شبه‌قاره از دانشمندی به نام شهاب‌الدین ناگوری که در سده ۸ ق نگاشته شده‌اند، نشان خواهیم داد چطور این آمیختگی فرهنگی به واسطه زبان فارسی ممکن شده و چگونه گاه مرزهای آن را درنوردیده است.

کلیدواژه‌ها: شفاء المرض (طب شهابی)، شفای خانی، شهاب‌الدین ناگوری، طب سینایی، طب هندی.

مقدمه

نفوذ زبان فارسی در شبه‌قاره هر چند بیشتر در حوزهٔ آفرینش ادبی مورد مطالعه قرار گرفته، اما محدود به همین حوزه نبوده است و از روزگاری پیش از به قدرت رسیدن گورکانیان تا روزگار زوال حکومت آنان در شبه‌قاره، در حوزه‌های دیگری، از جمله در علوم مختلف و در میان علوم، به طور چشمگیری در حوزهٔ طب، آثار پرشماری به زبان فارسی نوشته شدند. بی‌گمان سنت غنی هندیان در علم طب که پزشکان مسلمان ایرانی در سده‌های اولیه از راه ترجمه‌های عربی با آن آشنا بودند (نک: ابن ندیم، ج ۳، ص ۳۱۵-۳۱۶؛ سرزین، ج ۳، ص ۲۵۷-۲۶۵)، یکی از انگیزه‌های نگارش چنین آثاری بوده است. اما با تشدید آمیختگی و اصطکاک فرهنگی بین ایران و شبه‌قاره پس از سدهٔ ۷ق و با اوج‌گیری آن در روزگار مهاجرت ایرانیان به شبه‌قاره مقارن حکومت صفوی، زمینهٔ آشنایی نزدیک‌تر بین اهالی دو فرهنگ رو به گسترش نهاد و مواجهه با اقتضائاتی که این آشنایی ایجاد می‌کرد، انگیزهٔ نگارش آثاری با رویکردهای متفاوت در حوزه‌های گوناگون و از جمله در حوزهٔ طب شد.

علاوه بر این، حضور چندین تن از اطبای نامدار ایرانی در شبه‌قاره -چه در دربار گورکانی و چه در دربارهای محلی - اطبای هندی را به ناچار با سنت غالب طب سینایی مواجه ساخت. از میان برخی از مهم‌ترین ایشان، می‌توان به حکیم ابوالفتح گیلانی (وفات: ۹۹۷ق)، حکیم فتح‌الله شیرازی (وفات: ۹۹۷ق)، حکیم فتح‌الله گیلانی (وفات: پس از ۱۰۰۲ق)، حکیم عین‌الملک شیرازی (وفات: ۱۰۰۳ق)، حکیم علی گیلانی (وفات: ۱۰۱۸ق) و حکیم علوی خان شیرازی (وفات: ۱۱۶۲ق) اشاره کرد (برای تفصیل دربارهٔ حکیمان ایرانی مهاجر به هند، نک: الگود، ص ۸۵-۱۰۵).

در این میانه، عده‌ای نیز کوشیدند اصول طب سینایی را که پیش از هر چیز بر اساس نظریهٔ «اخلاط چهارگانه» شناخته می‌شد، با اصول طب آیورودایی هندی مقایسه کنند و با روا داشتن برخی جرح و تعدیل‌ها، آن دو را با یکدیگر وفق دهند. چنین تلاشی در زبان فارسی اغلب نه به عنوان تألیفاتی جداگانه که تمرکز اصلی‌شان بر به دست دادن چنین مقایسه‌ای باشد، بلکه بیشتر در دیباچه‌هایی که بر آثار جامع طبیی نگاشته می‌شدند، به چشم می‌خورد؛ جایی که مؤلفان می‌کوشیدند با طرح برخی کلیات در بیان اصول طب و

علل حدوث بیماری که پایهٔ امر «تشخیص» و از این رو بسیار اساسی بود، باب وارد شدن به شیوه‌های علاج بیماری‌ها را که بنا به سنت در بیشتر موارد بر اساس ترتیب از سر تا قدم مرتب شده بودند، بگشایند. از این رو دیباچه‌ها و سرآغازهای آثار طبی نگاشته‌شده به قلم اطبای بومی هند را می‌توان با در نظر داشتن دو زمینه مطالعه کرد: نخست آنکه ایشان نظریهٔ اخلاط سینایی را چگونه می‌فهمیده‌اند و دیگر، آنکه چنانچه قصد تلفیق این نظریه با نظریات طبی هندی را می‌داشتند، از چه روش‌هایی بهره می‌بردند. هر چند گاه نیز این اطلاعات به صورت پراکنده یا در لابلاهای معالجات و تدبیرهای گوناگون یا هنگام ورود به مباحث جدید به عنوان مقدمه‌ای بر آغاز سخن درج شده‌اند.

این مقاله به بررسی آثار فارسی یکی از طبیبان شبه‌قاره در سدهٔ ۸ق به نام شهاب‌الدین ناگوری اختصاص دارد. در این واکاوی کوشیده‌ایم از رویکرد غالب در بازخوانی آثار شبه‌قاره‌ای که یکی از کانون‌های توجه خود را ارزشمندی‌های زبانی و میزان تسلط نویسندگان بر زبان و هنرمندی ایشان در به‌کارگیری آن تعریف می‌کند، دوری‌گزینیم و بلکه بر عکس، نشان دهیم آثاری که ممکن است به سبب سستی‌های زبانی ارزشمند قلمداد نشوند، می‌توانند در نشان دادن پیوندهای فرهنگی دو سرزمین همپای آثار برجستهٔ زبانی، دارای اهمیت و شایستهٔ بررسی باشند.

شرح حال شهاب‌الدین

در باب شرح حال شهاب‌الدین ناگوری، تاکنون بیش از آنچه او خود در آثارش اشاره کرده، اطلاع بیشتری در دست نیست. نیاکان او در زمان حملهٔ سلطان شهاب‌الدین غوری به هند که نخستین بار در ۵۷۱ق / ۷۶-۱۱۷۵م به ملتان و اوچ لشکر کشید (برای سایر فتوحات او در هند، نک: منهاج سراج، ج ۱، ص ۳۹۵-۴۰۷)، از غزنی به ناگور در گجرات کوچیدند و در آنجا سمت والیگری یافتند؛ اما پس از مرگ نیای او که از جانب سلطان شهاب‌الدین، خطاب «محمد ملک» یافته بود، سایر افراد خانواده، شغل او را متروک گذاردند و بدین سبب دارایی‌های خود را از دست دادند؛ از این رو، به ناچار «علم تحریر» آموختند و به خدمت دیوان درآمدند (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۹۷). خانوادهٔ او، پس از آشنایی با عالمی به نام حسام علی که شهاب‌الدین از او با عنوان «سلطان العلماء

حسام‌الدین» نیز یاد کرده (همان، ص ۳۴)، به «راه اسلام» گرویدند (همان، ص ۹۷؛ نیز نک: منزوی، ج ۱، ص ۶۰۸ که به همین قرینه او را «تازه‌مسلمان» دانسته است) و از خدمت دیوان، رویگردان شدند. پدرش، عبدالکریم (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۳؛ همو ۱، ص ۱؛ حسینی سنهلی، ص ۱۷۳) به زراعت و تجارت مشغول شد و او خود به تحصیل «علم حکمت» مایل گشت (همو ۲، ص ۹۷-۹۸)، اما خواندن کتاب‌های طب را بدون استاد، کاری سخت یافت؛ تا آنکه حکیم سیاحی به نام محمد که از کابل به آن نواحی رسیده بود و وفات او باید پیش از محرم ۷۴۹ق باشد^۱، او را به شاگردی پذیرفت و شهاب‌الدین، کتابی از تصانیف بقراط را نزد او خواند (همان، ص ۹۸). برخی نقل قول‌های او از بقراط که اغلب به زبان عربی هستند، باید نشانی از همین دوران باشد (برای نمونه، نک: همو ۱، ص ۲۰، ۲۷، ۲۲۲، ۲۹۸). اینکه او در موضعی از یکی از آثار خود به «بعضی کتب طب خراسان» اشاره کرده است (همان، ص ۱۸۶) نیز شاید نشان‌دهندهٔ آن باشد که او نزد همین مولانا محمد کابلی، با منابع طبّی بیشتری آشنا شده است. به هر روی، تلمّذ نزد او و تجربیاتی که خود بعدها نزد «جوکیان» آموخت (همو ۲، همان‌جا)، موجب شد به تدریج در امر معالجه پیشرفت کند و به طبابت نامبردار شود، تا جایی که هم مسلمانان و هم هندوان، برای معالجه بدو مراجعه می‌کردند. شهاب‌الدین با توجه به آخرین تاریخ به‌دست‌آمده از آثارش (نک: همو ۱، ص ۱)، تا محرم ۷۹۴ق/ نوامبر ۱۳۹۱م زنده بوده است.

از او دو اثر عمده در طب به جای مانده است: یکی اثری منظوم با عنوان شفاء المرض که بعدها به مناسبت نام نگارنده‌اش، شهاب‌الدین (برای آنکه او خود در چندین جای از اثرش به نام خود اشاره کرده، مثلاً نک: همو ۲، ص ۲۳، ۳۴)، به طب شهبابی نیز شهرت یافت،^۲ و دیگر اثری به نثر با نام شفای خانی^۳.

شفاء المرض / طب شهبابی

طب شهبابی اثری است منظوم در بحر متقارب که شهاب‌الدین نگارش آن را در ۱۰

۱. شهاب‌الدین در شفای خانی (ص ۱۹۶) از او با دعای «رحمه الله علیه» یاد کرده است.
۲. نک: Fonahn, p. 76 که به برخی نسخه‌های آن با نام شفاء الرجل نیز اشاره کرده است.
۳. نسخهٔ مورد استفادهٔ ما در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران با نام «شفاء الخانی» فهرست شده است.

شوال ۷۹۰ق به پایان برد (همان، ص ۹۹)؛ کتاب چنانکه مؤلف در دیباچه آن اشاره کرده، در ۱۶۰ باب تنظیم شده (همان، ص ۳)، اما برخی نسخه‌های آن ابواب بیشتری دارند (نک: نوشاهی، ج ۲، ص ۱۶۸؛ منزوی، همان‌جا).

هر چند انتخاب زبان شعر برای نگاشتن آثار طبی در دوره‌هایی در هند رواج داشت و حتی طبیب نامدار و پرکاری چون یوسف بن محمد هروی بیشتر آثار خود را به شعر فارسی پدید آورد (نک: نیر واسطی، ص ۳۴-۳۵)، اما طب شهبایی را می‌توان به مناسبت قدمتش یکی از نخستین آثار منظوم فارسی در حوزه شبه‌قاره دانست (نک: الگود، ص ۱۳۴).

نظم شهاب‌الدین در این اثر، به ویژه آنجا که از توحید پروردگار و نعت حضرت رسول (ص)^(۱) (نیز برای اشاره او به خلفای راشدین، نک: شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۴) و سبب نظم کتاب می‌گذرد و وارد مباحث طبی و شرح و توصیف بیماری‌ها و تجویزها می‌شود و ناگزیر باید نام بیماری‌ها و داروها را در ابیات خود بگنجانند، گاه به سستی گراییده^۱ و برخی جاها نیز ضعف تألیف و مخالفت قیاس صرفی بر این سستی افزون شده و در مجموع، از وجههٔ زبانی طب شهبایی به عنوان یک منظومه کاسته است. هر چند نثر او در اثر دیگرش، شفای خانی، ساده و روان و روشن است و از برخی استشهدات او به ابیاتی از منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی در این کتاب (ص ۳۴۵) برمی‌آید او دست‌کم با برخی آثار متقدم ادبی آشنایی داشته است. او در ابتدای شفای خانی (ص ۲-۳) نیز قصیده‌ای از خود را با تخلص شهاب در مدح ظفرخان اعظم، حاکم گجرات (حک: ۷۹۳-۸۱۴ق / ۱۳۹۱-۱۴۱۱م) نقل کرده است. به هر روی، گرچه نظم شهاب‌الدین در طب شهبایی از نظر زبانی ارزنده نیست، اما اثر او در بردارندهٔ آگاهی‌های ارزشمندی در باب تلفیق دو سنت طب ایرانی و هندی است. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این اثر، رویکردی است که مؤلف آن در برخورد با نظریهٔ اخلاط چهارگانه اتخاذ کرده است.

او در تبیین اسباب بیماری‌ها در بابی با عنوان «در بیان حدوث علت» (ص ۵) آورده است

۱. او خود «در سبب نظم کتاب»، پس از بیان انگیزهٔ خود چنین آورده است:

دل‌م چون چنین جان‌نوازی نمود / طبیعت در این باب راضی نبود
ز طبع ضعیفی که من داشتم / چنین طب منظومه پرداختم

که بر اساس رأی «حکیمان هندوستان» بیماری از برهم خوردن تعادل میان «باد، تلخه و اخلاط» حادث می‌شود، در حالی که نزد «حکیمان فارس» خون چهارمین سه‌گانهٔ مذکور است (همان‌جا). اسپتزیاله^۱ این تقسیم‌بندی را از ابداعات شهاب‌الدین برای تلفیق نظریهٔ اخلاط طب سینایی با آموزه‌های طب هندی دانسته است، از این قرار که شهاب‌الدین با یکی گرفتن صفرای زرد و صفرای سیاه یا سوخته که سودا خوانده می‌شود و خود یکی از اخلاط چهارگانه است، جا را برای ورود «باد» به این نظام چهارگانه گشوده است (Speziale 3, p. 3; idem 4, p. 1-3؛ برای تفصیل در این باره، نک: idem 1، سراسر اثر). در حالی که تا پیش از آن پزشکان مسلمان باد (هوا) را به عنوان یکی از عناصر اربعه در نظام منطقی خود لحاظ می‌کردند و بیشتر در مبحث حفظ الصّحّه در تدبیر آب و هوا بدان می‌پرداختند (برای نمونه، نک: ابن بطالان، ص ۱۶۷-۱۶۸)، پیشنهاد شهاب‌الدین آن بود که باد (معادل Vāta) که یکی از اصول مهم طب آیورودایی به شمار می‌رفت، همپایهٔ اخلاط در ترکیب تعادلی سلامت/بیماری نقش داشته باشد (Speziale 4, p. 3-4). شهاب‌الدین سپس در ادامهٔ علامات بیماری‌های محدثه از تلخه، باد، بلغم و خون را برشمرده (ص ۵-۶) و پس از آن نیز در بیشتر موارد هنگامی که از بیماری‌ای سخن گفته، نخست علت حدوث بیماری - در بسیاری جاها باد - و علامت‌های آن را برشمرده و سپس به راه‌های درمان آن پرداخته است.

همچنین یکی از تجویزهای او در طب شهلبی، این ظن را به وجود می‌آورد که شاید بتوان میان برخی شیوه‌های درمان با عنصر «باد/هوا» ارتباطی برقرار کرد؛ شهاب‌الدین در درمان صرع که آن را به دو نوع «خونی» و «بادی» تقسیم کرده، در درمان صرعی که از باد حادث شده باشد، چنین تجویز کرده است: استخوانی را که از سرگین گرگ به دست آمده باشد، در هنگامی که قمر به نثره [منزل هشتم قمر] درمی‌آید، به بازوی مصروع بندند، بهبود می‌یابد (همان، ص ۸). امروزه برخی مورخان علم چنین تجویزهایی را توسّل به سحر و جادو و خارج از حوزهٔ علم طب قلمداد می‌کنند، اما چنانچه از این ارزش‌داوری فاصله بگیریم و در صدد یافتن منطق تجویز چنین نسخه‌هایی در تاریخ پزشکی باشیم، یکی از اظهارنظرهای رازی در این مورد، می‌تواند جالب توجه باشد. رازی (وفات: ۳۱۱ یا ۳۱۳ق) که یکی از بزرگ‌ترین پزشکان مسلمان به شمار می‌رود، گاه خود به سبب تجویز

برخی درمان‌ها مورد انتقاد نیز قرار گرفته است (برای نمونه، نک: اولمان، ص ۶۸، ۱۴۷). او در جایی از الحاوی در بیان خاصیت ریشه گیاهی به نام عودالصّلیب که آن را در درمان صرعی که عارض کودکان می‌شده است (امّ صبیان)، مجرب می‌دانسته‌اند، پس از شرح یکی از مشاهدات بالینی‌اش، حدس خود را درباره عمل کردن خاصیت عودالصّلیب که بر گردن کودکان می‌آویخته‌اند، چنین بیان کرده است: «[...] اینکه اجزایی از این دارو در هوا حل گردیده و سپس از راه استنشاق به داخل بدن بیمار راه یافته [...] و یا اینکه هوا خود در اثر تماس با دارو دچار استحاله و تغییر گردیده و خاصیت آن را پذیرفته» (رازی، ج ۲۱، ص ۱۳۸).

اشتمال طب شهابی بر برخی تجربیات شخصی شهاب‌الدین گاه آن را به منبع ارزشمندی برای آگاهی از برخی محدودیت‌های درمانی در اقلیم شبه‌قاره تبدیل می‌سازد. به تصریح نگارنده سال‌ها طبابت (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۳-۴)، و نیز برخی قراین که از متن او برمی‌آیند، از قبیل اشاره به هنگام مصرف دارو در طول شبانه‌روز (در وقت خفتن، نهار ← ناشتا، بعد از طعام، صبح و شام، روزی سه بار و...؛ برای نمونه، نک: همان، ص ۱۳، ۱۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۱ و فراوان) و مدت زمان مصرف آن و طول دوره درمان بیماری (برای نمونه، نک: همان، ص ۱۱، ۱۹، ۲۳ و فراوان)، نشان می‌دهند او بسیاری از نسخه‌های خود را آزموده بوده است (علاوه بر اینها، برای اشاره او به آزمودن دارویی از تجویز طبای هند برای رفع نسیان بر روی خودش، نک: همو ۱، ص ۳۹)؛ با در نظر گرفتن این تجربیات، از برخی اظهارنظرهای او در باب گفته‌های متقدمان می‌توان به نکات ارزشمندی دست یافت؛ برای نمونه او هنگام پرداختن به بیماری فالج، پس از برشمردن علامت‌ها و پیش از پرداختن به درمان، چنین می‌گوید:

اگر راست‌پرسی بگویم ترا که فالج ز دارو نخیزد ز جا

(همو ۲، ص ۹)

سپس به تجویز ماءالعسل به مدت یک هفته (برای تجویز ماءالعسل در درمان فالج، برای نمونه، نک: نجم‌الدین محمود شیرازی، ص ۱۵۰-۱۵۱) و طلای روغن بلسان که به سبب آن «حق به بعضی کسان شفا می‌دهد»، اشاره کرده، اما همچنین افزوده که از آنجا که بلسان در هند «نایافت» است، خود نتوانسته است آن را بیازماید و:

دوای دیگر بکردم بسی موافق نیامد ولی با کسی

(شهاب‌الدین ناگوری ۲، همان‌جا).

این روغن بلسان که در چاپ سنگی مورد استفاده ما «بیلسان» ضبط شده، از گیاهی به همین نام که تنها در عین‌الشمس مصر می‌روییده، حاصل می‌شده و بسیار عزیز بوده است (برای اطلاع درباره آن، نک: بیرونی، ص ۳۳۰؛ ابن سینا ۲، ج ۲، ص ۸۵؛ موفق هروی، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ برای خواص طبی مترتب بر آن، نک: همو، ص ۱۸۶-۱۸۷؛ جرجانی، ج ۱، ص ۲۹۰).

در یک مورد دیگر، درباره درمان سنگ مثانه یا حصاة - که به گفته شهاب‌الدین چنانچه «بزرگ و قوی» باشد، تنها به «آلات آهن» درمان‌پذیر است (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۳۳-)، از حسام علی (نک: پیش‌تر) نقل می‌کند که در روزگار کودکی به سنگ مثانه مبتلا بوده و پزشکان درمان آن را تنها به جراحی منوط دانسته بوده‌اند؛ اما خواجه‌ای که از ملتان رسیده بود، همراه خود دارویی به نام حجرالیهود داشت که آن را از «تبریز» به رسم تحفه برای شاه آورده بود. چون حسام علی چهار روز متواتر آن دارو را به کار برد، در روز پنجم بهبود یافت. باقی‌مانده آن دارو برای درمان دیگر مبتلایان به این بیماری به کار برده شد. شهاب‌الدین سپس می‌افزاید: این دارو را در هند نیافته است، اما از «باشندگان خراسان» چنین شنیده که این سنگ در «ملک بالا» بسیار و «بیفتاده در خانه هر کسی است». سرانجام آنکه:

به سوداگران سیم دادم بسی
نیآورد از ملک بالا کسی

(همان، ص ۳۵)

او در شفای خانی (ص ۱۸۵) نیز در توصیف حجرالیهود آن را سنگی از «ملک بالا» دانسته است. نخست این که حجرالیهود یا سنگ جهودان^۱ سنگ کوچک مخططی بوده است که آن را در خرد کردن سنگ مثانه مؤثر می‌دانسته‌اند (بیرونی، ص ۴۲۴-۴۲۵؛ موفق هروی، ص ۱۵۴). این سنگ در واقع فسیل نوعی خارپوست آیزی بوده که از نواحی مختلف و از جمله از فلسطین به دست می‌آمده است و به همین مناسبت آن را چنین می‌نامیده‌اند (Georgius Agricola, p. 96؛ نیز: زاوش، ص ۵۲۲). از سیاق کلام شهاب‌الدین چنین برمی‌آید که این «مُلک بالا» - با در نظر گرفتن وزن شعر، حرف لام را باید ساکن خواند - باید ناحیه‌ای در خراسان باشد، اما ما چنین نامی را در مظان منابع جغرافیایی نیافتیم. یکی از قرّای مشهور بادغیس از ولایت هرات در خراسان بزرگ که اکنون در افغانستان واقع شده، «تخت مَلِک» نام دارد (نک: زمچی اسفزاری، ص ۱۴۹) و چنانکه در

برخی منابع آمده، یکی از دروازه‌های پنج‌گانه هرات در اوایل سده ۱۱ ق، «دروازه ملک» نام داشته است (نک: لسترنج، ص ۴۳۶؛ نیز برای رودهای بزرگ این منطقه، نک: همو، ص ۴۳۳-۴۴۳). همچنین ظاهراً در نزدیکی چابهار کنونی جایی به نام تخت ملک وجود دارد (نک: دهخدا، ذیل واژه) که امروزه آن را تخت ملک بالا می‌خوانند، اما اظهار نظر درباره این نام منوط به یافتن اطلاعاتی دقیق‌تر است. به هر روی چنانکه از طب شهبابی برمی‌آید، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در اواخر سده ۸ ق حجرالیهود دست‌کم در بخش‌هایی از شبه‌قاره نایاب بوده است.

پیش از این اشاره شد که شهاب‌الدین نزد جوکیان نیز کسب تجربه کرده بود و مراجعان او از مسلمانان و هندوان، هر دو بودند؛ برخی تجویزهای او به تصریح خودش مناسب استفاده مسلمانان نیست. هر چند در بسیاری از نسخه‌های مجرب‌ات طبای مسلمان می‌توان ادویه حیوانی‌ای یافت که به کار بردن آنها شرعاً حرام یا مکروه است، اما شهاب‌الدین دست‌کم در دو مورد به درمان‌هایی با استفاده از استخوان آدمی اشاره کرده که تجویز آن در میان طبای مسلمان، اگر نمونه‌ای داشته باشد، بسیار نادر است. او یک‌جا در درمان صرع به تناول ادویه‌ای که در شرع جایز نباشد، اشاره کرده و آس کرده استخوان آدمی همراه با شیر گاو را در درمان آن مجرب دانسته است (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۱۰). در یک مورد دیگر، در تجویزی مشابه از خاصیت «کاس سر آدمی» که بسایند و با شیر گاو یا گوسفند بیاشامند، در درمان ناباروری سخن گفته و طی توضیحی آن را برای زنان «هندیه» مناسب و برای زنان مسلمان حرام خوانده است (همان، ص ۴۴)؛ به این سیاق قاعدتاً توصیه به قرائت سوره جن برای رفع این علت (همان، ص ۴۳) در خصوص زنان مسلمان صورت می‌گرفته است (همچنین برای مجرب بودن افسونی «خالی از کلمه کفر» در درمان مارگزیده که او آن را از افسونگری آموخته و «به کزات» به کار برده بود، نک: همو ۱، ص ۲۸۸). شاید با در نظر داشتن چنین مواردی بوده است که ابوریحان بیرونی در مقدمه الصیدنه به تفاوت‌های ایرانیان و هندیان در مذهب و آداب و رسوم و به ویژه آنچه او نزد هندیان مجانبت از طهارت و نجاست می‌خواند، اشاره کرده و آن را مانع آمیزش بیشتر این دو سنت پزشکی خوانده است؛ تفاوت‌هایی که به گفته او، راه را بر مباحثه و مذاکره می‌بندند (بیرونی، ص ۱۶۷، نیز: حاشیه ۱۲۷).

برخی از نشانه‌های اعتقادات مذهبی شهاب‌الدین را می‌توان در این اظهارنظرها دید:
یک‌جا در درمان استسقا پس از تجویز دارو، می‌گوید:

ترا نفع نارد اگر این دوا بدان بر مریض است خشم خدا

(شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۳۳)

در این موضع اشاره به این نکته که در وداها بیماری را نشانه‌ی خشم ایزدان بر آدمیان می‌دانستند (نک: نجم‌آبادی، ج ۲، ص ۱۰۲)، خالی از فایده نیست. فراتر از این، او در ابتدای شفای خانی (ص ۳)، پیش از آنکه وارد بحث معالجات شود، توصیه کرده است که در «معالجات مریض ابتدا به صدقه» شود و سپس روش‌های طبی را به کار گیرند.

همچنین در مورد بیماری سهر (شب‌بیداری) که موجب جنون می‌شده، «واصلان» را از آن در امان دانسته است:

مگر آنکه او مرد واصل بود که کشف و کرامات حاصل بود
در او ترس باری چنان در شود محال است در خواب غفلت رود
در این نوع بیدار بودن رواست ضرر نادر و بلکه موجب شفاست^۱

شهاب‌الدین تنها در یک مورد به صراحت به یک منبع طبی که مورد استفاده او در نگارش طب شهابی بوده، اشاره کرده است؛ جایی که در برشمردن انواع تب‌ها، نخست ۹ نوع تب مذکور در میان اطبای مسلمان را نام برده، اما افزوده است که حکیمان هندی انواع متعدّد دیگری برای تب برشمرده‌اند و او از آنجا که گنجاندن آن اسامی در «بحر موزون» را دشوار یافته، مخاطب را به طب شمسی [مجموعه شمسی] اثر خواجه شمس‌الدین مستوفی ارجاع داده (همان، ص ۶۱) که امروزه نسخه‌ای از آن در دسترس نیست و از این بابت ارجاع شهاب‌الدین به آن، ارزشمند به شمار می‌رود (برای تفصیل درباره‌ی مجموعه شمسی و نگارنده آن، نک: Speziale 2, npn؛ نیز نک: دنباله مقاله).^۲

او در برشمردن انواع نبض نیز بر رأی حکیمان هندوستان رفته و هر چند فراگرفتن

۱. ضبط ما در واقع تصحیحی است از روی نسخه خطی و چاپ سنگی به نیت به دست دادن صورتی صحیح‌تر از ایبات؛ برای دیدن اصل متن‌ها، نک: طب شهابی، نسخه خطی، گ ۶۷پ؛ نسخه چاپی، ص ۶۸.

۲. شهاب‌الدین در یک مورد دیگر در ابواب پایانی کتاب خود، مطالبی را در خصوص علاج امراض اسب که به تصریح خویش از علم آن «بی‌خبر» بوده، از «نسخه‌ای معتبر» نقل کرده، اما به نام اثر مذکور اشاره‌ای نکرده است (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۹۰-۹۵).

علم آن را فراتر از «گفتن نبشتن» و تنها از پس سال‌ها تجربه‌اندوزی دانسته، اما برای آنکه کتابش از این علم خالی نباشد، به رسم حکیمان پیشین، مطالبی را در این باره آورده و انواع نبض‌های مورد اشاره خود را به رفتار زاغ، طاووس، بط، غوک و افعی تشبیه کرده است (شهاب‌الدین ناگوری ۲، ص ۶۴)؛ هر چند در طب سینایی نیز برخی انواع نبض به روش جانوران تشبیه شده و به طور مشخص دو نوع نبض غزالی (آهوی) و نملی (مورچه‌ای) داشته‌ایم (در این باره، نک: ابن سینا ۱، ص ۴۳، ۴۴)، اما تقسیم‌بندی شهاب‌الدین در این موضع برگرفته از طب هندی است.

شفای خانی

چنانکه شهاب‌الدین در مقدمه شفاي خانی آورده (ص ۱)، نگارش این اثر در ۸ محرم ۷۹۴ ق به دستور ظفرخان اعظم، حاکم گجرات به پایان رسیده است (برای دیدن ابیاتی در مدح ظفرخان، نک: همان، ص ۲-۳). کتاب دارای ۱۴ باب در «اصول علم حکمت» است که هر یک «به تجربه و عمل پیوسته» اند و شهاب‌الدین آن را به «سهل‌ترین عبارت» نگاشته است (همان، ص ۲). ابواب کتاب به ترتیب به بیماری‌های انسان از سر تا قدم اختصاص دارند و شهاب‌الدین در باب‌های پایانی به برخی کلیات طب و مباحث حفظ الصّحه پرداخته است (برای دیدن فهرست تفصیلی ابواب و فصول کتاب، نک: همان، ص ۴-۹). شفاي خانی در مقایسه با طب شهابی بسیار مفصل‌تر و از نظر تعدّد معالجات برای امراض گوناگون بسیار متنوع‌تر است، تا جایی که شهاب‌الدین گاه برای درمان یک بیماری بیش از ۱۰ راه معالجه برشمرده است.

شفای خانی هر چند با طب شهابی، به ویژه هنگام پیشنهاد راه‌های درمان، اشتراکاتی دارد که پیش‌تر هنگام بحث از ویژگی‌های طب شهابی تا حدی بدان‌ها پرداخته شد، اما دارای اختصاصات دیگری است که تا حد زیادی آن را از طب شهابی متمایز می‌سازد. یکی از این ویژگی‌ها تمرکز عمده شهاب‌الدین بر علم تشریح است؛ به این معنی که وی در شفاي خانی هنگام برشمردن انواع بیماری‌ها، نخست هر عضو و اندام را به تفصیل تشریح کرده و سپس بیماری‌های آن عضو و اندام را برشمرده است. برای نمونه‌ای از این گونه اشارات در اثر او که با درج جزئیات بدان‌ها پرداخته شده، می‌توان به مبحث بیماری‌های سر پرداخت که شهاب‌الدین آن را با تشریح مفصل دماغ آغاز کرده

(نک: ص ۹-۱۱)، یا به بیماری‌های چشم اشاره کرد که وی آن را با تشریح اجزای چشم پیش برده است (ص ۴۶-۴۸). توضیحات شهاب‌الدین در این بخش‌ها نشان می‌دهد او به خوبی با علم تشریح آشنا بوده است. هر چند در این مواضع او به منابع خود اشاره‌ای نکرده، اما به طور کلی میزان ارجاعات او به آثار دیگر در این اثر نسبت به طب شهابی بیشتر است. پیش‌تر به نقل قول‌های عربی از بقراط اشاره کردیم؛ او حداقل در دو مورد از آنها به نام اثر مورد نظر خود نیز اشاره کرده است: یک‌جا در بحث از کیفیت آفرینش به «کتاب الجنین» بقراط استشهد کرده (ص ۲۱۱؛ در باب این کتاب، نک: سرگین، ج ۳، ص ۶۹-۷۰ ← کتاب الأجنه) و در یک مورد دیگر، در بحث سقط جنین با استناد به «وصایای بقراط» آورده است که «طیب داروی اسقاط باید که نکند» (ص ۲۹۸). این اشارهٔ اخیر نیز به احتمال قریب به یقین باید از کتاب الوصیه بقراط باشد که در سده‌های نخستین ترجمه‌های عربی مختلفی از آن صورت گرفته است (برای تفصیل در این باره، نک: سرگین، ج ۳، ص ۷۰-۷۳). علاوه بر اینها او دست‌کم یک‌جا به محمد زکریا (ص ۲۱۳)، یک‌جا به ابن سینا (ص ۲۱۴)، یک‌جا به جالینوس (ص ۳۴۴؛ به زبان عربی) و یک‌جا نیز به «اهرمن حکیم» (ص ۲۱۳) استناد کرده است. این نام آخر به احتمال زیاد باید تصحیفی از نام آهرون / اهرن، پزشک اسکندرانی سدهٔ ۶م باشد که ترجمهٔ عربی کناش او یکی از مهم‌ترین منابع مورد استفادهٔ پزشکان مسلمان سده‌های نخست بوده و به طور مثال رازی در الحاوی قول‌های متعددی از او نقل کرده است (نک: سرگین، ج ۳، ص ۲۳۶-۲۳۷). شهاب‌الدین همچنین در جایی از شفای خانی هنگام بحث از «بحران» معنی آن را به تفصیل موافق «لغت یونانی» توضیح داده است (ص ۳۲۰-۳۲۱). از این نشانه‌ها چنین برمی‌آید که در مجموع می‌توان وزن طب یونانی را در شفای خانی به نسبت طب شهابی سنگین‌تر دانست. همچنین این نکته که منابع مورد استفادهٔ شهاب‌الدین در نگارش بخش‌های مربوط به علم تشریح چه کتاب‌هایی بوده‌اند، خود می‌تواند موضوع پژوهش مستقلی قرار گیرد.

افزون بر این، شفای خانی از یک ارزش ارجاعی دیگر نیز برخوردار است؛ پیش از این آوردیم که شهاب‌الدین در فصل اقسام تب‌ها از طب شهابی، به سبب آنکه با در نظر داشتن محدودیت‌های وزن شعر فارسی، اسامی هندی انواع تب‌ها نزد حکمای هند به سختی در قالب شعر می‌گنجیده‌اند، در این موضع خوانندهٔ خود را به کتاب مجموعهٔ

شمسی نوشته‌خواجہ شمس‌الدین مستوفی ارجاع داده است. نکته مهم آن است که او در شفای خانی، به تفصیل در باب ۳۰ نوع تب دیگر که اطبای هند آن را تشخیص می‌داده‌اند، سخن گفته و نام‌های هندی آنها را نیز یاد کرده است (ص ۲۳۹ به بعد). به این ترتیب، تدقیق در این بخش از شفای خانی که به احتمال بسیار با در نظر داشتن مطالب مجموعه شمسی نگاشته شده، می‌تواند بخش‌هایی از این اثر از میان‌رفته را باز نمایاند.

نتیجه‌گیری

شفاء المرض یا طب شهبایی که به نظم فارسی به رشته تحریر درآمده، از منظر ارزشمندی‌های زبانی و با تکیه صرف بر زبان فارسی، در بسیاری جاها به عنوان یک «منظومه» فاقد روانی و دارای برخی اشکالات نحوی و عروضی است و از این دیدگاه اثری درجه اول به شمار نمی‌رود و نمی‌توان آن را در کنار بسیاری از متون علمی کهن که برخی از آنها نمونه‌اعلا سلاست و سادگی و زیبایی زبان فارسی هستند، قرار داد. اما چنانچه این متن را از منظر جایگاه آن در علم طب بررسی کنیم، درمی‌یابیم نگارنده آن، شهاب‌الدین ناگوری، توانسته است به واسطه زبان فارسی بسیاری از سنت‌های طب ایرانی را از دیدگاه خود با آموزه‌های طب هندی درآمیزد و برخی قابلیت‌ها و محدودیت‌های به‌کارگیری طب ایرانی را در اقلیم شبه‌قاره بازنمایاند. از این منظر اثر او در بررسی تاریخی سیر تأثیر و تأثر ایرانیان و اهالی شبه‌قاره در حوزه دانش پزشکی، ارزشمند و مهم به شمار می‌رود. کتاب دیگر او، شفای خانی، نشان می‌دهد او تا چه اندازه با آموزه‌ها و منابع طب یونانی آشنایی داشته و چه میزان تحت تأثیر آنها بوده است. علیرغم این تأثیرپذیری، تلاش‌های شهاب‌الدین چه از دیدگاه نظری، آنجا که می‌کوشد میان اصول طب سینایی و طب آیورودایی تلفیقی صورت دهد و چه هنگام به کار بستن عملی این دانش در جامعه متکثر شبه‌قاره (تجویزهای گوناگون برای هندوان و مسلمانان) و اشاره به برخی محدودیت‌های دارویی که بعدها انگیزه نگارش آثار پرشماری در حوزه مفردات و مرکبات دارویی در شبه‌قاره شد، یکی از نمونه‌های قابل توجه از تلاش دانشمندان این سرزمین برای درآمیختن دو جریان طب ایرانی و هندی به عنوان بخشی از تمدن ایرانی و هندی به میانجی‌گری زبان فارسی در دوره مهمی از حیات علمی شبه‌قاره است.

منابع

- ابن بطالان بغدادی، ترجمه تقویم الصّحّه، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- ابن سینا (۱)، حسین بن عبدالله، رگ‌شناسی یا رساله در نبض، با مقدمه و حواشی و تصحیح سیدمحمد مشکوة، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ۱۳۸۳.
- _____ (۲)، قانون، ترجمه عبدالرحمان شرفکنندی (هه‌ژار)، سروش، تهران، ۱۳۸۳.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، کتاب الفهرست، تحقیق ایمن فؤاد سید، مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامی، لندن، ۱۴۳۰ق/ ۲۰۰۹م.
- الگود، سیریل، طب در دوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۷.
- اولمان، مانفرد، طب اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، تهران، ۱۳۸۳.
- بیرونی، ابوریحان، الصيدنه فی الطب، ترجمه باقر مظفرزاده، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۳.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن، الاغراض الطبیة و المباحث العلائیة، تصحیح و تحقیق حسن تاجبخش، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.
- حسینی سنهلی، میرحسین دوست، تذکره حسینی، نول کشور، لکهنو، ۱۲۹۲ق/ ۱۸۷۵م.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- رازی، ابوبکر محمد زکریا، الحاوی، ترجمه و تنظیم و تحقیق سلیمان افشاری‌پور، فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۸۴.
- زاوش، محمد، کانی‌شناسی در ایران قدیم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- زمچی اسفزاری، معین‌الدین محمد، روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، به کوشش سید محمدکاظم امام، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸.
- سرگین، فؤاد، تاریخ نگارش‌های عربی (پزشکی، داروسازی، جانورشناسی، دام‌پزشکی)، به اهتمام خانه کتاب، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۸۰.
- شهاب‌الدین ناگوری (۱)، شفای خانی، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۶۰ پزشکی.
- _____ (۲)، طب شهابی، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، تهران، ۱۳۸۴ (افست چاپ بمبئی، ۱۲۹۵ق).
- _____ (۳)، همان، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۴۴۰۴.
- لسترینج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.

موفق هروی، ابومنصور موفق بن علی، *الانبياء عن حقايق الأدوية*، نسخه‌برگردان نسخه کتابخانه ملی اتریش (وین)، با مقدمه فارسی ایرج افشار و علی اشرف صادقی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب و فرهنگستان علوم اتریش، تهران / وین، ۱۳۸۸.

منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۲.

منه‌اج سراج، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۴۲.

نجم‌آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران پس از اسلام (از ظهور اسلام تا دوران مغول)، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵.

نجم‌الدین محمود شیرازی، گیائیه، تصحیح آرش ابوترابی و فاطمه مهری، در: گنجینه بهارستان (علوم و فنون / پزشکی ۱)، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.

نوشاهی، عارف، کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه‌قاره (هند، پاکستان، بنگلادش)، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۱.

نیر واسطی، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۵۳.

Fonahn, Adolf, *Zur Quellenkunde der Persischen Medizin*, J. A. Berth, Leipzig, 1910.

Georgius Agricola, *De Natura Fossilium (Textbook of Mineralogy)*, tr. Mark Chance Bandy and Jean A. Bandy, Dover Publications, New York, 2004.

Speziale, Fabrizio (1), "Hil' or doṣa? Translation and Interpretation of Ayurvedic Theory of Tridoṣa in Early-Modern Persian Texts", presented at: University of California, Berkeley, May 3rd, 2016.

— (2), "Majmū'a-yi Šamsī", *Perso-Indica, An Analytical Survey of Persian Works on Indian Learned Traditions*, eds. F. Speziale, C. W. Ernst, available at: http://www.perso-indica.net/work/majmua-yi_samsi (acc. 18 April 2016).

— (3), "The Circulation of Ayurvedic Knowledge in Indo-Persian Medical Literature", *Symposium Ayurveda in Post-Classical and Pre-Colonial India*, Leiden, Jul. 2009.

— (4), "The Šifā al-marāz by Nāgawrī: Rethinking Greco-Arabic Theory of Humors in 14th Century India", presented at: University of California, Berkeley, April 26th, 2016.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی